

باطراحی عکس نوشته از ابیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را دوباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خوشتن را کم کن، یا وه مکوش

مولانا



عکس نوشته اییات و نکات انتخابی

برنامه ۸۸۴ گنج ضرور

www.parvizshahbazi.com

دَرْدِه شرابِ یکسان، تا جمله جمع باشیم

تا نقشهای خود را یک یک فروتراشیم

فروتراشیدن: خشک شدن و ریختن چیزی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



از خویش خواب گردیم همرنگ آب گردیم
ما شاخِ يكِ درختیم، ما جمله خواجه‌تاشیم

از خویش خواب گشتن: از خود بیهود شدن، از خود گذشتن
خواجه‌تاش: دو غلام که یک سرور دارند، همکار، هم‌قطار

ما طبعِ عشق داریم، پنهان آشکاریم
در شهرِ عشق پنهان، در کویِ عشق فاشیم

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۷۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

خود را چو مُرده بینیم، بر گورِ خود
نشینیم

خود را چو زنده بینیم، در نوحه رو
خراشیم

هر صورتی که روید بر آینهٔ دلِ ما
رنگِ قَلاش دارد، زیرا که ما قَلاشیم

قَلاش: مخفف قَلاش، دغل، مفلس و باده‌پرست

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۷۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

ما جمع ماهیانیم، بر روی آب رانیم
این خاكِ بوالهوس را بر روی خاكِ پاشیم
تا ملكِ عشق دیدیم، سرخیلِ مفلسانیم
تا نقدِ عشق دیدیم، تَجَّارِ بی قماشیم

مُفِلِس: بی چیز، تهیدست

قُماش: کالا، مال التَّجاره

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



او ز یکرنگی عیسی. بو نداشت
وز مزاجِ خُمّ عیسی. خُو نداشت

جامهٔ صدرنگ از آن خُمّ صفا
ساده و یکرنگ گشتی چون ضیا

نیست یکرنگی کزو خیزد قلال
بل مثالِ ماهی و آبِ زلال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۰۲-۵۰۰

یکرنگی: مجازاً به معنی دوستی بی غرض و نفاق است

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

گرچه در خشکی هزاران رنگهاست ماهیان را با یُبوست جنگهاست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۰۳

یُبوست: خشکی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

شرطِ روزِ بعث. اوّل مُردن است

ز آنکه بعث از مُرده زنده کردن است

جمله عالم زین غلط کردند راه

گز عَدَم ترسند و آن آمد پناه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲-۸۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

می رَمَد اثبات پیش از نفی تو

نفی کردم تا بَری ز اثبات بُو

در نوا آرام به نفی این ساز را
چون بمیری. مرگ گوید راز را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۲۱-۷۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

این زمان جز نفی ضدّ، اِعلام نیست
اندرین نشأت، دَمی بی‌دام نیست

بی‌حجابت باید آن ای دُؤلباب
مرگ را بگزین و بَرَدَر آن حجاب

دُؤلباب: خردمند، عاقل

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۸-۷۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامۀ ۸۸۴



کار. پنهان کن تو از چشمانِ خود
تا بُودِ کارَت سلیم از چشمِ بد

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدُزد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲ - ۱۵۰۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

چند آزمایم خویش را وین جان عقل اندیش را
روزی که مستم کشتیم روزی که عاقل لنگرم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



جانِ گرگان و سگان هر یک جداست
مُتَّحد جان‌هایِ شیرانِ خداست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۴

بهرِ اظهارِست این خلقِ جهان
تا نماید گنجِ حکمت‌ها نهان

كُنْتُ كَنْزاً كَفْتُ مَخْفِياً شَنُو

جوهرِ خود گم مکن، اظهار شو

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: «من
گنجی مخفی بودم» پس گوهر درونی خود را
میپوشان بلکه آنرا آشکار کن.

مولوی، شوی، دقترچهارم، بیت ۳۰۲۸-۳۰۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

جدایی را چرا می آزمایی؟!
کسی مرزهر را چون آزماید؟

گیاهی باش سبز از آب شوقش
میندیش از خری کو ژاژ خاید

ژاژ خاییدن: سخنان بیهوده گفتن



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

گنج حضور، پژوهش شهبازی، برنامه ۸۸۴

تویی فرزند جان، کار تو عشق است

چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟

هرکاره: کسی که هر کاری را بر
اساس انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام
دهد؛ همه‌کاره



مولوی، دیوان
شمس، غزل
شماره ۲۶۶۰



گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

کنون پندار مُردَم آشتی کن که در تسلیم ما چون مردگانیم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۴



چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد
هر که مُرده گشت، او دارد رَشد
چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفسِ زنده سویی مرگی می‌تند
مُرده شو تا مُخرجُ الْحَیِّ الصَّمَدِ
زنده‌ای زین مُرده بیرون آورد

مرده شو: یعنی از نفس و نفسانیات پاک شو تا خداوند بی‌نیاز که
زنده را از مُرده بیرون می‌آورد، زنده‌ای را از مُرده تو بیرون آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱ - ۴۴۹

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

باز رو در کان چو زرّ ده‌دهی
تا رَهد دستانِ تو از ده‌دهی

زرّ ده‌دهی: طلای خالص، زر ناب

صورتی را چون به دل ره می‌دهند
از ندامت آخرش ده می‌دهند

توبه می‌آرند هم پروانه‌وار
باز نسیان می‌گشادشان سوی کار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۵ - ۳۴۳

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۱۴

بند کسیر از مصائب دیگران تا نکسیرند دیگران ز تو بپند

سعدی، گلستان،

باب هشتم، در آداب

صحبت، گفتار ۸۹

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۴



چون امیران از حَسَد جوشان شدند
عاقبت بر شاهِ خود طعنه زدند

کین ایازِ تو ندارد سی خَرَد
جامگی سی امیر، او چون خورد؟

جامگی: مستمری، مقرّری

شاه بیرون رفت با آن سی امیر
سوی صحرا و کُهستان صیدگیر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،
بیت ۳۸۷ - ۳۸۵

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۴

کاروانی دید از دُور آن مَلِک
گفت امیری را برو ای مُؤْتَفِک
مُؤْتَفِک: تهمت‌زننده، کسی که عملی را به کسی نسبت می‌دهد.

رَوْ، پِرس آن کاروان را بر رَصَد
کز کدامین شهر اندر می‌رسد؟
رَصَد: راه، کمین، محل بازرسی عابران.

رفت و پرسید و پیآمد که ز ری
گفت: عزمش تا کجا؟ درماند وی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۰ – ۳۸۸

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

دیگری را گفت: رَوای بُوالعَلا بازپُرس از کاروان که تا کجا؟

بُوالعَلا: مخفّف ابوالعَلاء به معنی صاحب علوّ و
بلندی، در اینجا نام شخص معینی نیست.

رفت و آمد گفت: تا سوی یمن گفت: رَختش چیست؟ هان آی مُؤتَمَن

مُؤتَمَن: امین، موثق

ماند حیران گفت: با میری دگر که برو واپُرس رَختِ آن نفر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۳ – ۳۹۱

گنج‌حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۴

بازآمد، گفت از هر جنس هست
اغلبِ آن کاسه‌هایِ رازی است

گفت: کی بیرون شدند از شهرِ ری؟
ماند حیران آن امیر سُست‌پی
سُست‌پی: پست نژاد، تنبل و کُندرو، در اینجا مراد سهل انگار است.

همچنین تا سی امیر و بیشتر
سُست‌زای و ناقص اندر گَر و فَر
گَر و فَر: در این جا به معنی دانایی و جامع بودن بینش حضور
است، که ایاز دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر
ششم، بیت ۳۹۶ - ۳۹۴

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۴

گفت امیران را که من روزی جدا
امتحان کردم ایازِ خویش را

که بپرس از کاروان تا از کجاست؟
او برفت، این جمله واپرسید راست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۹۸ - ۳۹۷

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۴

بی وصیت، بی اشارت، یک به یک حالشان دریافت بی ریبی و شک ریب: شک، گمان

هر چه زین سی میر اندر سی مقام
کشف شد، زو آن به یکدم شد تمام

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۴۰۰ - ۳۹۹

گنج‌مصور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۸۴

پس بگفتند آن امیران کین فنی ست
از عنایت‌هاش، کارِ جَهد نیست

قسمتِ حقّست مه را روی نغز
داده بختست گل را بوی نغز
نغز: خوب، نیکو، لطیف

گفت سلطان: بلکه آنچ از نفس زاد
رَیع تقصیرست و دَخلِ اجتهاد

رَیع: در اینجا مطلق محصول و فرآورده
دَخل: درآمد. در اینجا، محصول و نتیجه،

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۴

مولوی، شوی، دقر ششم، میت ۴۰۳-۴۰۱

ورنه آدم کی بگفتی با خدا
رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

خود بگفتی کین گناه از بخت بود
چون قضا این بود حزم ما چه سود؟

حزم: دوراندیشی

همچو ابلیسی که گفت: اَغْوَيْتَنِي
تو شکستی جام و ما را می‌زنی؟

اَغْوَيْتَنِي: تو مرا گمراه کرده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۴۰۶ - ۴۰۴

گنج‌حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۸۴

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر
ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان
خواهیم بود.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»
«گفت: حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم ایشان را
از راه راست تو منحرف می‌کنم.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴ - ۴۰۶

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



بل قضا حقست و جَهِدِ بنده حق هین مباحش اَعَوَر چو ابلیسِ خَلَق

اَعَوَر: کسی که فقط یک چشم دارد.
خَلَق: در این جا مراد کهنسالی و یا فساد ابلیس است.

در تَرَدّد مانده‌ایم اندر دو کار این تَرَدّد کی بود بی‌اختیار؟

تَرَدّد: تردید و دودلی

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟
که دو دست و پای او بسته بُود
گُود: بگوید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹ - ۴۰۷

گنج‌حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۴

هیچ باشد این تردّد در سرّم؟
که رَوم در بحر یا بالا پرّم؟

این تردّد هست که مَوْصل رَوم
یا برای سحر تا بابل رَوم

مَوْصل: از شهرهای شمالی عراق کنونی
بابل: شهری قدیمی در بین‌النهرین که از مراکز ساحران بوده است.

پس تردّد را ببايد قدرتی
ورنه آن خنده بود بر سَبَلتی

خندیدن بر سَبَلت: بر سیل خود خندیدن، کنایه از مسخره کردن خود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲ - ۴۱۰

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

خون کند زید و قصاص او به عمر
می خورد عمرو و بر احمد حد خمر؟

زید و عمر: معادل فلان و بهمان

گردِ خود بر گرد و جرم خود ببین
جنبش از خود بین و از سایه مبین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۱۵-۴۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



مولوی، مثنوی، دفتر شش، ابیات ۴۱۸-۴۱۶

که نخواهد شد غلط پاداشِ میر
خَصَم را می‌داند آن میرِ بصیر

میر: مخفّف امیر

چون عسل خوردی، نیّامد تب به غیر
مزدِ روزِ تو نیّامد شب به غیر

در چه کردی جهد کآن وا تو نگشت؟
تو چه کاریدی که نامد زیع گشت؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

این جهان کوه است و فعلِ ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

مولوی، مشنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



فعلِ تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامن

فعل را در غیب، صورت می کنند
فعلِ دزدی را نه داری می زنند؟

مولوی، مثنوی، دفتر شش، ابیات ۴۲۰-۴۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

ای از تو خاکی تن شده، تنِ فکرت و گفتن شده
وز گفت و فکرت بس صُورِ درغیب آبستن شده

هر صورتی پرورده‌یی، معنیست، لیک افسرده‌ای
صورت چو معنی شد، کنون آغاز را روشن شده

یخ را اگر بیند کسی و آنکس نداند اصلِ یخ
چون دید گاخر آب شد، در اصلِ یخ بی‌ظن شده

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۲۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

دار، کی ماند به دزدی؟ لیک آن
هست تصویرِ خدایِ غیب‌دان

در دلِ شِحنَه چو حق الهام داد
که چنین صورت بساز از بهرِ داد

شِحنَه: داروغه

تا تو عالمِ باشی و عادل، قضا
نامناسب چون دهد داد و سزا؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۲۱-۴۲۳

چونکہ حاکم این کند اندر گزین
چون کند حُکم اَحْکَمِ این حاکمین؟

چون بکاری جو نروید غیرِ جو
قرض تو کردی، ز کہ خواهی گرو؟

جُرْمِ خود را بر کسی دیگر مَنه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده

«...وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ.»

«...و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی.»

قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۴۵

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ.»

«آیا خدا داورترین داوران نیست؟»

قرآن کریم، سوره تین (۹۵)، آیه ۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، ابیات ۲۴۶۱-۲۴۵۹

کی فرستادی دمی بر آسمان
نیکی، کز پی نیامد مثلِ آن؟

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخِ کردار تو

چون مراقب باشی و گیری رَسَن
حاجت ناید قیامت آمدن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

جُرْمُ بر خود نِه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدلِ حق کن آشتی

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعلِ خود شناس از بخت نی
آن نظر در بخت، چشمِ احوَل کند
کَلْب را گَهدانی و کاهل کند

آحوَل: لوچ، دوبین کَلْب: سگ گَهدانی: پست و حقیر

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۸۴



تَا كُنَى مَر غَیْر رَا حَبْر و سَنَى خویش رَا بَدخو و خَالی مِی كُنَى

حَبْر: دانشمند؛ دانا / سَنَى: رفیع، بلند مرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مُتَّهَم کن نفس خود را ای فتی' مُتَّهَم کم کن جزای عدل را

فتی: جوان

مولوی، مشنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



توبہ کن، مردانہ سر آور بہ رہ
کہ فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَهُ

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»

کنج

حضور،

پرویز

شہبازی،

برنامہ

۸۸۴

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»

«و هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۸

ذرّہ‌ای گر جهدِ تو افزون بُود در ترازویِ خدا موزون بُود

مولوی، شوی، دقتر و نجم، بیت ۳۱۴۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



در فسونِ نفسِ کم شو غرّهای گافتابِ حق نپوشد ذرّهای

فسون: فریب

غرّ: مغرور شدن، فریفته شدن، مغرور به چیزی، فریفته

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ
وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً
وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا^ج وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا^ق
وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.»

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹

«دفتر اعمال گشوده شود. مجرمان را بینی که از
آنچه در آن آمده است بیمناکند و می گویند: وای بر ما،
این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را
حساب نشده رها نکرده است. آنگاه اعمال خود را در
مقابل خود بیابند و پروردگارتو، به کسی ستم نمی کند.»

هست این ذراتِ جسمی ای مفید
پیش این خورشیدِ جسمانی پدید

هست ذراتِ خواطر و افکار
پیش خورشیدِ حقایق آشکار

افکار: اندیشیدن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۳۳-۴۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



مَرِّ جَمَادِی را کُنْد فَضَلَش خَبِیر عَاقِلَان را کَرْدِه قَهْرِ او ضَرِیر

قَهْر: نیرو و قدرت و غلبه

ضَرِیر: کور

جان و دل را طاقَتِ آن جوش نیست
با کِه گویم؟ در جهان یک گوش نیست

هر کجا گوشِی بُد از وی چَشَمِ گشت
هر کجا سَنگی بُد از وی یَشَمِ گشت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۱۵-۵۱۳

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

کیمیا ساز است، چه بُود کیمیا؟

مُعْجِزَه بَخْشِ اسْت، چه بُود سیمیا؟

این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست
کین دلیلِ هستی و هستی خطاست

پیشِ هستِ او ببايد نيست بود
چيست هستي پيشِ او؟ کور و گبود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۱۸-۵۱۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

گَرِ نَبودی کور، زو بُگُداختی
گَرَمی خورشید را بِشناختی

وَرِ نَبودی او کَبود از تَعزیت
کی فُسردی هَمچو یخِ این ناحیت؟

تَعزیت: سوگواری

فُسردن: سرما زدن، یخ بستن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۲۰-۵۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۴



در معانی، قسمت و اعداد نیست
در معانی تجزیه و افراد نیست

اتحاد یار، با یاران خوش است
پای معنی گیر، صورت سرکش است
صورت سرکش، گدازان کن به رنج
تا بینی زیر او وحدت، چو گنج

مولوی، مشنوی، دفتر اول، ابیات ۶۸۳-۶۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

ور تو نگدازی، عنایت‌هایِ او
خود گدازد، ای دلم مولایِ او

او نماید هم به دلها خویش را

او بدوزد خرقهٔ درویش را

مُنْبَسَط بُودیم و یک جوهر همه
بی‌سَر و بی‌پا بُدیم آن سَر همه

مُنْبَسَط:
گسترده و
گشاده، بدون
قید و تعین

آن سَر: کنایه از عالم غیب، ذات حق

*بی‌سَر و بی‌پا: کنایه از نامحدود و نامتعین

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۴-۶۸۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

یک گُهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب

بی‌گره: کنایه از پاک و خالص

نور سره: پاک و خالص و گزیده

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کُنگره

کُنگره: دندانه‌های مثلث یا نیم‌دایره که از
گل، سنگ، یا آجر بر بالای دیوار، برج، و بارو
می‌سازند.

مَنْجَنیق: آلتی که در جنگ‌های قدیم برای پرتاب کردن سنگ یا
گلوله‌های آتش به کار می‌رفته است.

کُنگره ویران کنید از مَنْجَنیق تا رود فرق از میانِ این فریق

فریق: گروه، دسته

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۷-۶۸۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنمه ۸۸۴

آهوی را کرد صیّادی شکار
اندر آخر کردش آن بی‌زینهار

آخری را پُر ز گاوان و خران
حبسِ آهو کرد چونِ استمگران

آهو از وحشت به هر سو می‌گریخت
او به پیشِ آن خران، شب گاه ریخ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۵-۸۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

مَجَاعَت: گرسنگی

از مَجَاعَت و اشتهای هر گاو و خر
گاه را می خورد خوشتر از شکر
گاه آهو می رمید از سو به سو
گه ز دود و گردِ گه می تافت رو
هر که را با ضدِّ خود بگذاشتند
آن عقوبت را چو مرگِ اینگاشتند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۸-۸۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

تا سلیمان گفت کآن هُدهْد اگر

عجز را عذری نگوید معتبر

بکشَمَش یا خود دهم او را عذاب
یک عذابِ سخت بیرون از حساب

هان کدامست آن عذاب ای معتمد؟
در قفس بودن به غیر جنس خود

مولوی، هشتوی، دفتر پنجر، بیت ۸۴۱-۸۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

زین بدن اندر عذابی ای بشر
مرغِ روحِ بسته با جنسی دگر

روح، بازست و طبایع، زاغ ها
دارد از زاغان و جُغدان داغ ها

او بمانده در میانشان زار زار
همچو بوبکری به شهرِ سبزِوا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۴۲-۸۴۴

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بَروید آن کِشتهٔ اِلَه

کشت نوکارید بر کشت نفست
این دوم خانی است و آن اول درُست

کِشتِ اوّل کامل و بُگزیده‌است
تخمِ ثانی فاسد و پوسیده‌است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵۷-۱۰۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

نازنینی تو، ولی در حدّ خویش
الله الله پا منه از حدّ، بیش

گر زنی بر نازنین تر از خودت
در تگِ هفتمِ زمین، زیر آردت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۳۰۵-۳۳۰۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

نازنینی را رَها کن با شَهرانِ نازنین
نازِ گازر برنتابد آفتابِ راستین

سایه خویشی، فَنّا شو در شعاعِ آفتاب
چند بینی سایه خود؟ نورِ او را هم بِبین

دَر فکنده خویش، غَلطی بی خبر همچون سُتور
آدمی شو، در ریاحین غَلط و اندر یاسمین

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

پیش بینایان خبر گفتن خطاست
کآن دلیل غفلت و نقصان ماست

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

گر بفرماید: بگو، بر گوی خوش
لیک اندک گو، دراز اندر مَکَش

ور بفرماید که اندر گَش دراز
همچنین شَرمین بگو با امر ساز

شَرمین: شرمناک، باحیا

با امر ساز: از دستور اطاعت کن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۰۷۴-۲۰۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید مصطفی‌اش در کنارِ خود کشید

نواختن: نوازیدن، نوازش و دلجویی کردن

ساکِنش کرد و بسی بنواختش دیدهاش بگُشاد و داد اشناختش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳-۱۳۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

حاجتِ خود گر نگفتی آن فقیر
او بِدادی و بدانستی ضمیر

آنچه در دل داشتی آن پُشتِ خَم
قدرِ آن دادی بدو، نه بیش و کم

پس بگفتندی: چه دانستی که او
این قدر اندیشه دارد؟ ای عمو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۱-۲۷۹۹

او بگفتی: خانهٔ دل خلوت است
خالی از کدیه، مثالِ جَنّت است
اندر او جز عشقِ یزدان کار نیست
جز خیالِ وصلِ او دَیّار نیست

دَیّار: ساکن دیر، کس، کسی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۲-۲۸۰۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

خانه را من رُو فتم از نیک و بد
خانه ام پُرست از عشقِ اَحد

هر چه بینم اندر او غیرِ خدا
آنِ من نَبُود، بُودِ عکسِ گدا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴-۲۸۰۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

یکی از مهم‌ترین دلایل تأخیرِ انسان‌ها در پیشرفت
و یا زنده شدن به حضور، این است که دید من‌ذهنی
و روشی که من‌ذهنی‌شان برای پیشرفت معنوی به
آن‌ها القا می‌کند را رها نمی‌کنند. مدت‌ها طول
می‌کشد یک کسی الگوی زرنگی‌اش را از دست بدهد،
به قانون جبران عمل کند و یا به عدم کردن مرکزش
متعهد شود. چنین شخصی می‌گوید: من فضا باز
می‌کنم و از فضای بازشده عمل می‌کنم، اما مدت‌ها
طول می‌کشد تا تمرکزش را از روی دیگران بردارد و
روی خودش تمرکز کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



شما برای زنده شدن به زندگی ، هشیاری
حضور را با هشیاری جسمی تجسم نکنید.

این یکی از آفات کار است که نمی گذارد

شما به زندگی زنده شوید. شما اصلاً

حضور را تجسم نکنید، فقط فضا را باز

کنید. وقتی فضا باز شد، آن موقع به زندگی

زنده خواهید شد.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



ما در من ذهنی چقدر سؤال داریم،
یکی از اشکالات همین سؤال کردن
است، از دوستانی که تازه به این
برنامه پیوستند، خواهش می‌کنم، تا
آنجا که مقدور است سؤال نکنند
صبر کنند بلکه پیشرفت کنند، چون
من ذهنی سؤال می‌کند و جوابها را
برحسب همانیدگی‌ها می‌خواهد
بسنجد، سؤال نکنید کار را عقب
می‌اندازد.

گنج‌حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۸۴

علت این که به حضور زنده نمی‌شویم برای این
است که ما به هم کمک نمی‌کنیم، این را می‌دانیم
که طبق قانون فیزیک، هر کسی که در طول روز
راه می‌رود، به هرکسی می‌رسد، او را می‌خواهد از
جنس خودش بکند، **اگر شما روی خودتان کار**
می‌کنید بیرون می‌روید، هر من‌ذهنی که به شما
می‌رسد، دارد نیرو به شما اعمال می‌کند که شما
را از جنس خودش بکند، این نیرو با ارتعاش، از
طریق قرین واقعاً نیروست، شما را تحت تأثیر قرار
می‌دهد، پس شما این نفوذ و این تأثیر من‌های
ذهنی بیرون را باید خنثی بکنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

وقتی شما روی خودتان تمرکز کردید،
می‌خواهید نقش من‌ذهنی را خودتان با
شرابی که از زندگی می‌گیرید بتراشید، مردم
ممکن است نه‌تنها کمک نکنند، بلکه چوب
لای چرخ‌تان بگذارند، انتقاد کنند که این چه
حرکتی است، این چه سبک زندگی است شما
دارید، تسلیم یعنی چه؟ آدم باید زورمند
باشد، تا آنجا که مقدور است حقش را بگیرد،
حقش را بیشتر هم بگیرد. هر کسی زرنگ
باشد او برده، شما به اینها گوش نمی‌دهید.

شما باید منِ ذهنی را با
فضا گشایی، هشیار بودن و
شناسایی ببینید، همانیدگی
را ببینید، در هشیاری نگه
دارید تا آن بیفتد.

برنامه ۸۸۴ گنج حضور

یکی از موارد واقعاً زندگی‌ساز قانون جبران است، اگر ما فضا را باز کنیم، خاصیت این فضای گشوده‌شده و زندگی، جبران است یعنی محال است ما یک کاری انجام دهیم، یک‌ذره فضاگشایی کنیم و زندگی این را در نظر نگیرد، محال است شما یک روز ورزش کنید و این روی بدنتان اثر مثبت نگذارد، محال است که شما بدنتان را به‌وسیله دود، مشروب و اینها مورد سوءاستفاده قرار بدهید و آن روی بدن شما اثر نکند. حتماً اثر بد خواهد گذاشت. قانون جبران در کار است.



اگر کسی در برخورد با انسان‌های دیگر به
آنها درد می‌دهد، مثلاً غیبت و بدگویی کرده،
دیگران را کوچک می‌کند و ایراد می‌گیرد،
انتقاد می‌کند و کارهای من‌ذهنی را می‌کند،
در واقع مردم را گمراه می‌کند و می‌گوید شما
از جنس من‌ذهنی یا شیطان هستید.

شما ببینید در برخورد با مردم آیا آنها را گمراه
می‌کنید یا واقعاً به آنها کمک می‌کنید که اصلشان
را بشناسند، به زندگی ارتعاش کنند، شادتر شوند؟
آیا با فضاگشایی زندگی را در آنها می‌بینید؟

وقتی ما می‌گوییم خدا مرا به این صورتی که هستم
درست کرده است، نمی‌شود کاری کرد، یا عوامل
بیرونی مثلاً تربیت پدر و مادرمان، گاهی اوقات
ژن یا خانواده و جامعه باعث شدند که من این‌طوری
شدم و هیچ کاری هم نمی‌توانم بکنم. این جبر
من ذهنی، جبر تنبیلان است.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

آیا شما در این لحظه واقعاً می دانستید
که اراده آزاد و قدرت انتخاب دارید و
می توانید به ذهن بروید و من ذهنی را
فعال کنید یا فضا را باز کنید و به صورت
زندگی بلند شوید؟



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۳



ما به صورت عدم، به این جهان آمده‌ایم، یک فضای خالی هستیم، مرکزمان را یواش یواش، با همانیدگی‌ها بسته‌ایم، با اتفاق این لحظه که به وسیلهٔ قضا می‌افتد و فضاگشایی در اطراف آن، مرکز را عدم نگه می‌داریم و ابزاری که لازم داریم دوباره تبدیل بشویم و این همانیدگی‌ها را از مرکزمان برداریم، این لحظه برای ما فراهم است و آن اتفاق این لحظه است.

همیشه ذهن ما اتفاق را نشان می‌دهد و شما در اطراف آن فضا باز می‌کنید، اسم دیگر این کار تسلیم است، تسلیم پذیرش اتفاق این لحظه است قبل از قضاوت، یعنی قبل از دیدن بر حسب من‌ذهنی، بدون قید و شرط که این کار مرکز ما را دوباره عدم می‌کند.

برخی از لغزش‌های انسان در من‌ذهنی:

من‌ذهنی حواسش به دیگران است چون دیگران را برای مقایسه و ارزیابی خودش لازم دارد، تا آن‌جا که مقدور است شما باید حواستان را به خودتان بدهید، اگر می‌بینید حواستان به کس دیگر می‌رود، مخصوصاً به عیب‌های آن‌ها و شروع می‌کنید به انتقاد کردن، بدانید که من‌ذهنی دارد خودش را تقویت می‌کند، دنبال ایراد می‌گردد تا ایراد را ببیند و این ایراد را در خودش نبیند، در اثر مقایسه، خودش را برتر بداند. شما این موضوع را بدانید و اگر من‌ذهنی شما خواست برتر از دیگران بشود جلویش را بگیرید.

وقتی با باورها همانیده می‌شویم،
این باورها به صورت خرافات در
می‌آیند. باورهای کهنه، پوسیده
و خرافی که در مرکز ما هستند؛
این‌ها جسم هستند، دین نیستند،
بت هستند.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

وقتی با تعداد زیادی از چیزها همانیده می‌شویم،
وقتی از فکرِ یک همانیدگی به فکرِ یک همانیدگی
می‌پریم و این کار تندتند صورت می‌گیرد، یک
نقشی درست می‌کنیم که اسمش منِ ذهنی است.
منِ ذهنی وجود خارجی واقعاً ندارد. یک سایه
است، یک چیزِ فکری است که در اثر سریع
فکر کردن مثل فیلم سینمایی درست می‌شود
و می‌خواهد همانیدگی‌ها را زیاد کند، از این که
همانیدگی‌ها زیاد می‌شود خوشحال و وقتی کم
بشود غمگین است. ما شناسایی می‌کنیم که این

نقش یا منِ ذهنی نیستیم.

کنج‌نصور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴



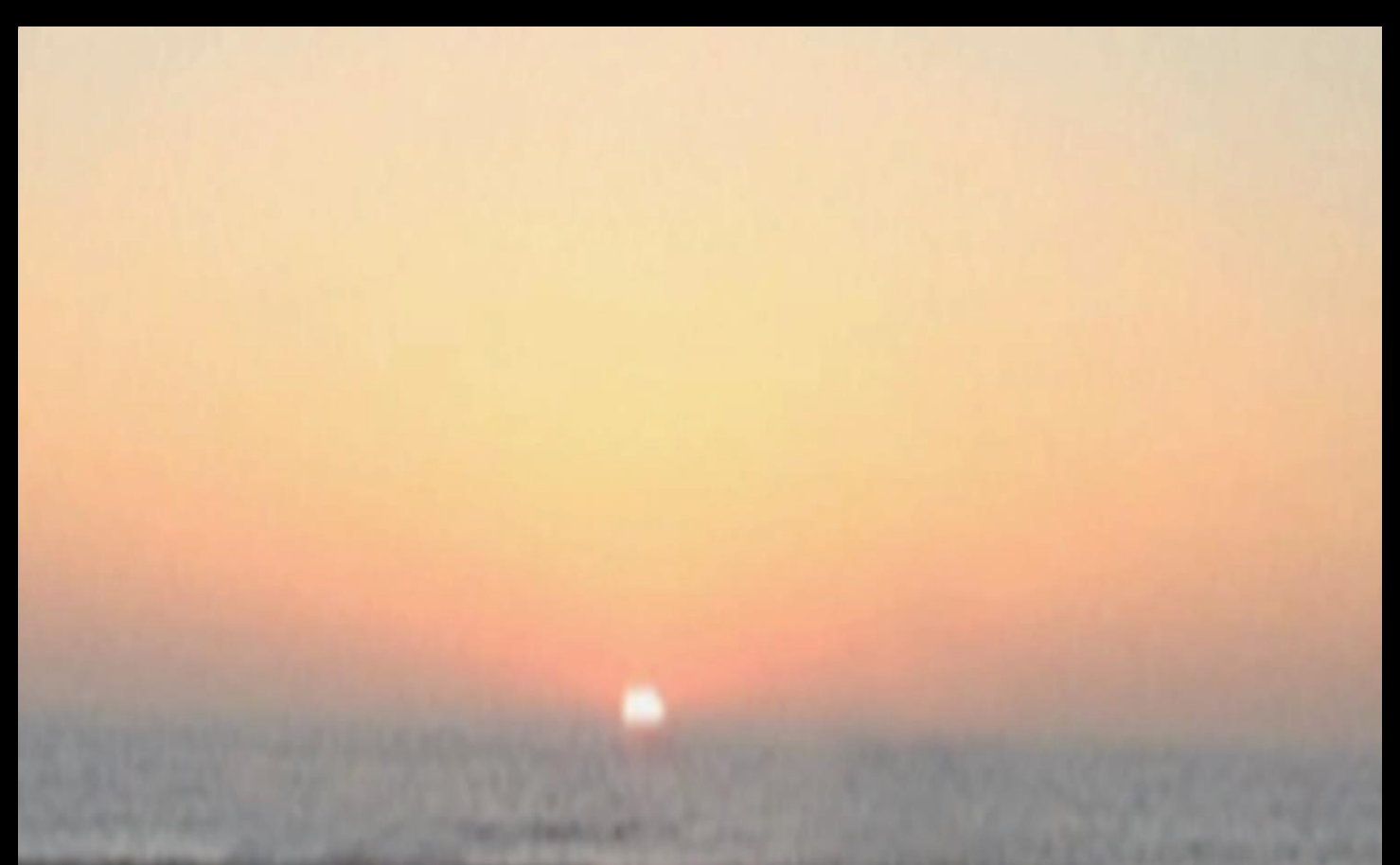
من ذهنی یک اسباب یا ابزار بقاست، برای
سال‌های اول زندگی به ما کمک می‌کند
تا جدایی را بشناسیم. ولی بعداً شروع
به ضرر زدن می‌کند، برای این که جلوی
منظور اصلی ما را که برای چه به این
جهان آمده‌ایم، می‌گیرد. چون اگر همیشه
من ذهنی بمانیم، دیگر نمی‌توانیم فضا را
باز کنیم، در درونمان یک آسمان بزرگ
درست کنیم که برای همین آمده‌ایم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۴

اگر شما فضاگشایی کردید
و اتفاقات را پذیرفتید، از
پهلوی چالش‌ها رد شوید،
شما دارید از اتفاق این
لحظه به نفع‌تان استفاده
می‌کنید.

اتفاق این لحظه، برای خوشبخت
کردن یا بدبخت کردن ما نمی افتد،
برای بیداری از ذهن یا مُردن نسبت
به ذهن می افتد، بیدار شدن از ذهن
یعنی شما دارید نسبت به ذهن و
من ذهنی می میرید.



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com